

عربده جویی راست افراطی جدید در اروپا

رامین جوان

آذر ۱۳۹۸

از جنگ جهانی دوم تاکنون، تهدیدی که راست افراطی جدید در ایستار مدافعین «انقلاب لمپن ناسیونالیستی» ایجاد کرده، حتی برای بورژوا.دموکراسی نیز تا این سطح تهدیدآمیز نبوده است. علت این امر روشن است. از زمان بُروز بحران سرمایه‌داری در چهره‌ی ساختاری خود در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۷، و آغاز دوران رکود درازدامن و اجرای شدیدتر سیاست‌های ریاضتی سرمایه‌سالارانه در سیمای نئولیبرالیسم آنگلو-ساکسونی، و در آلمان در ایستار آوردن-نئولیبرالیسم (یا نئولیبرالیسم نظام‌یافته)، شکاف اجتماعی-طبقاتی ژرفی در کف جوامع اروپایی پدیدار کرده است. بدین ترتیب، طیف سیاسی احزابی که طیف‌گونه در میانه‌ی این سیستم ودموکراسی نمایندگی اش قرار داشتند و دو سوی طیف چپ میانه و راست محافظه‌کار-لیبرال را نیز در برمی‌گرفت، علی‌رغم حاکمیتی که از زمان جنگ دوم جهانی بر فضای سیاسی اروپا داشتند، هم به‌لحاظ برنامه‌ای دچار سردرگمی ژرفی گشته‌اند و هم در پایه‌های اجتماعی خود دچار ریزش شده‌اند.

میانه طیف سیاسی مرکز که جمهوری خواهان آمریکا (مانند نیکسون و ریگان و بوش)، حزب محافظه‌کار انگلستان (به‌نماینده‌ی تاجر و میجر) و همچنین دموکرات مسیحی‌های هم‌چون هلمت کهل و سوسیال دمکرات‌ها (مانند اولاف پالمه، ویلی برانت، برونو کرایسکی، فرانسوا میتران، هارولد ویلسون تونی بلر و گرهارد شورودر) را در برمی‌گرفت، نزدیک به شصت سال به‌اشکال مختلف و تقریباً بدون هیچ خللی، کابینه‌های حکومتی در اروپای غربی و آمریکای شمالی و سایر بخش‌های زمین (مانند استرالیا و نیوزیلند) را در دست داشتند. هم‌چنین این گروه‌بندی سیاسی در بسیاری از کشورها کماکان نماینده‌ی پارلمانی اکثریت قابل توجهی بودند. (قبل از فروپاشی اتحاد شوروی نیز احزاب سیاس استالینیست توده‌ای یوروکمونیزست شده در کشورهایی مانند فرانسه، ایتالیا و اسپانیا کرسی‌های پارلمانی قابل توجهی به‌دست آورده بودند که البته پس از فروپاشی شوروی سوسیال دموکراتیزه و غالباً (به‌استثنای حزب کمونیست یونان و...) سوسیال لیبرالیزه شدند و اقتدار نسبی اجتماعی خود را از دست دادند).

گرچه مرکز طیف سیاسی سنتی بورژوازی هم‌چنان در قدرت است، اما در بحران نداشتن استراتژی روشن غوطه‌ور است؛ البته بایستی مورد خاص ترامپ را نادیده گرفت، زیرا ترامپ متعلق به مرکز طیف سیاسی نیست. به‌هرروی، بیش‌ترین تلفات در طول این تغییر و تحولات افول قدرت (به‌استثنای حزب کارگر، البته قبل از ظهور کوربین)، در میان احزاب سوسیال دمکرات در سطح اروپا بوده است. ریزش هواداران مرکز طیف سیاسی و به‌طور اخص چپ مرکز یا میانه را در دو نکته می‌توان توضیح داد: ۱. در حرکت سریع روبه‌جلوی نئولیبرالیسم که به بحران ۲۰۰۷ منتهی شد، مرکز طیف سیاسی (چه در سیاست و چه در سبک‌کار) از پایگاه اصلی خود که طبقه‌ی شاغلین جامعه بود، جدا افتاد؛ و ۲. این بخش از طیف سیاسی، پس از بحران ۲۰۰۷ به‌صورت سیستماتیک سیاست ریاضت را دنبال کرد و در این میان نتوانست از پایگاه اجتماعی خود در برابر آسیب‌های ریاضت اقتصادی ناشی از سیاست‌های نئولیبرالی و از پایه‌ها و نفوذ توده‌ای خود (علی‌رغم حضور در کابینه‌های حکومتی) محافظت کند. بدین ترتیب، احزاب راست و چپ مرکز بورژوازی شاهد کاهش هواداران خود بودند، اما این کاهش در میان احزاب راست مرکز یا میانه به‌مراتب کم‌تر از آن چیزی است که در میان احزاب سوسیال دمکرات مشاهده می‌شود. یکی از دلایل این امر را می‌توان این‌طور بیان کرد که پایگاه رأی احزاب راست مرکز به‌مثابه‌ی کارگزاران جریان اصلی سیاست‌ورزی بوارژوویی در یک رابطه نسبتاً هارمونیک با پایه طبقاتی‌شان قرار دارد؛ اما این رابطه بین پایه‌های طبقاتی و اجتماعی چپ مرکز دچار آسیبی بسیار

پرخطر تبدیل شده و رابطه‌ی هارمونیک پیشین به تضاد و تصادم بین رهبری، اعضا و پایه توده‌ای فروکاهیده است. چراکه پایه‌های کارگری متوجه شده‌اند که احزاب چپ میانه یا مرکز نه تنها از منافع آن‌ها در نظام موجود دفاع نمی‌کنند و به‌رأی آن‌ها تعهدی ندارند، بلکه با وقاحت هرچه تمام‌تر بار سنگین هزینه‌های بحران سرمایه‌داری را نیز برشانه‌های آن‌ها سوار کرده‌اند.

این تغییر و تحولات فضایی را در عرصه‌ی رقابت‌های سیاسی و انتخاباتی ایجاد کرد که زمینه‌ی پیدایش نیروها و گروه‌بندی سیاسی جدیدی را فراهم آورد. در بعضی از کشورها مانند ایرلند، اسپانیا، پرتغال و یونان (تا قبل از عقب‌نشینی سیریزا از وعده‌هایش)، این نیروهای چپ جامعه بودند که توانستند از بروز شرایط اجتماعی جدید بیش‌ترین استفاده را ببرند. در سایر کشورها (بالاخص آمریکا و انگلستان) شاهد تکثر راست و چپ باهم بودیم: ترامپ و سندرز (در آمریکا)، کوربین و حزب مستقل UKIP (در انگلستان)؛ اما در بسیاری از کشورهای دیگر ضعف و حاشیه‌ای بودن چپ‌ها باعث شد که راست افراطی جدید بتواند ابتکار عمل را در دست بگیرد و خود را به‌عنوان مدافع منافع مردم عادی در برابر چیزی که تهدید مسلمانان/مهاجران می‌خوانند، معرفی کند. این روند باعث تغییرات نگران‌کننده‌ای شده است. در ادامه به‌بعضی از این تغییرات اشاره می‌کنیم.

پیش‌روی راست افراطی جدید

انتخابات عمومی که اخیراً در مجارستان برگزار شد، با پیروزی ویکتور اوربان و کسب ۴۹.۸ درصد آرا، ۱۳۳ کرسی و حذف فیدسز به‌پایان رسید. اوربان یکی از نماینده‌های چهره‌نمای راست افراطی جدید در اروپاست که پیوسته و آشکارا نظرات نژادپرستانه و ضد‌مهاجرتی خود را همانند جاکش‌های فاحشه‌خانه‌های «لوکس» عریده می‌کشد، و در کنار آن کمی هم ایده‌های ضدیهودی را در لفافه خطاب به‌جرح سوروس به‌زبان می‌آورد. البته این‌ها باعث نشد که ویکتور اوربان نتواند دوست خوبی برای راست ارتجاعی حاکم در اسرائیل و بنیامین نتانیاهوی تبه‌کار باشد. مسئله تأمل‌برانگیزتر این است که حزب دوم در رقابت‌های انتخاباتی مجارستان، یک حزب تمام‌عیار فاشیست و مدافع آشکار خشونت و ترور به‌نام حزب یویک است که ۱۹ درصد آرا و ۲۶ کرسی را نصیب خود کرده است. حزب قدیمی سوسیال‌دموکرات هم که غالباً از حزب کمونیست سابق برآمده‌اند، با ۱۱.۹ درصد آرا و ۲۰ کرسی به‌جای‌گاه سوم رسید.

در اتریش، تاج افتخار انتخابات سال ۲۰۱۷ با ۳۱.۵ درصد آرا و ۶۲ کرسی مجلس نصیب «حزب مردم اتریش» به‌رهبری سباستین کوتر شد که یک حزب راست افراطی است. دومین جای‌گاه انتخاباتی نیز با ۲۶.۸ درصد آرا و ۵۲ کرسی نصیب حزب سوسیال‌دموکرات شد که حزبی سنت‌دار و قدیمی است. و بالاخره «حزب آزادی» که یک حزب فاشیستی تمام‌عیار است، با فاصله‌ای اندک (یعنی: ۲۶ درصد آرا و ۵۱ کرسی) در جای‌گاه سوم قرار گرفت. در این انتخابات، جریان‌ات موسوم به‌چپ نتوانستند موفقیتی به‌دست بیاورند. حزب «مردم» و «آزادی» با یکدیگر اعلام ائتلاف کردند، و در نتیجه در اتریش یک کابینه‌ی حکومتی فاشیست برسر کار آمد.

اخیراً انتخابات عمومی در ایتالیا برگزار شد. برنده‌ی این انتخابات یک حزب نیمه فاشیست به‌نام لیگا نورد است که توسط ماتئو سالوینی رهبری می‌شود. این حزب ۳۷ درصد آرا و ۲۶۵ کرسی (یعنی، ۱۳۰ کرسی بیش‌تر نسبت به‌دور قبل) را به‌خود اختصاص داده است. در جای‌گاه دوم «جریان پوپولیست پنج ستاره» ماوریک با ۲۲ درصد آرا و ۲۲۷ کرسی قرار دارد. «جریان پنج ستاره» به‌عنوان یک کنش اعتراضی غیرحزبی شروع به‌کار کرد، و در ابتدا افراد بسیاری آن‌ها را بخشی از چپ می‌دانستند، اما مواضع ضد‌مهاجرت این جریان آن را در زمره‌ی راست‌ها قرار داد و حالا با حزب راست افراطی جدید لیگا نورد اعلام اتحاد کرده است.

در آلمان نیز در سپتامبر ۲۰۱۷ انتخابات برگزار گردید. برنده‌ی انتخابات خانم مرکل و «حزب دموکرات مسیحی» (CDU) با ۳۲.۹ درصد آرا و ۲۴۶ کرسی بود. جای‌گاه دوم در این انتخابات با ۲۰.۵ درصد آرا و ۱۵۲ کرسی نصیب سوسیال‌دموکرات‌ها (SPD) شد. حزب تازه تأسیس دست راستی و افراطی «آلترناتیو برای آلمان» (AfD) با ۱۲ درصد

آرا و ۹۳ کرسی در جای‌گاه سوم قرار گرفت. فعلاً جای‌گاه مرکز سیاسی حفظ شده است. اما آخرین نظرسنجی‌ها در ۶ آگوست نشان داد که «حزب دموکرات مسیحی»، ۳۰ درصد و احزاب SPD و AfD، با هم ۱۷ درصد محبوبیت انتخاباتی را از آن خود کرده‌اند. برای هرکسی که با تاریخ پس از جنگ آلمان آشنا باشد، جای تعجب بسیار دارد که حزبی مانند SPD که زمانی گل سرسبد سوسیال دموکراسی اروپا به حساب می‌آمد، به دلیل درپیش گرفتن سیاست‌های ضداجتماعی نئولیبرالیستی امروزه با حزبی که تازه به‌عرصه‌ی سیاست وارد شده، در یک سطح قراگرفته است.

نگاهی به سوئد بیندازیم؛ کشوری که چهره‌نمای سوسیال دموکراسی لیبرال بود. یک نظرسنجی در اول آگوست ۲۰۱۷ نشان داد که یک حزب نژادپرست و متعلق به راست افراطی جدید به نام «دموکرات‌های سوئدی» بیش‌ترین امتیاز انتخاباتی را (با ۲۵.۵ درصد محبوبیت) از آن خود کرده است. نکته قابل توجه این‌که این حزب تازه وارد به‌عرصه‌ی سیاست انتخاباتی، ۴ امتیاز بیش‌تر از حزب سوسیال دموکراتی به‌دست آورده که از سنت و سابقه‌ای طولانی برخوردار است.

در انتخاب هلند در سال ۲۰۱۷ که هیچ حزبی نتوانست اکثریت را به‌دست آورد، حزب راست افراطی جدید «آزادی» به‌رهبری خیرت ویلدرز Geert Wilders با ۱۳.۱ درصد آرا در جای‌گاه دوم قرار گرفته است.

در دانمارک نیز حزب راست افراطی «مردم دانمارک» ۲۱.۱ درصد آرا را به‌دست آورد.

اما در انگلستان، شرایط کمی متفاوت است؛ به‌طوری که حزب «محافظه‌کار» و «کارگر» هر دو ۳۸ درصد آرا، لیبرال دموکرات‌ها ۱۰ درصد و UKIP، 6 درصد آرا را در اختیار دارند. لازم به توضیح است که UKIP زمانی تا مرز نابودی پیش رفت، اما امروز ۶ درصد آرا را به‌دست آورده است. درحال حاضر شاهد بسیج مردم حول محور شخصی به‌نام تامی رابینسون در لندن و بلفاست هستیم. به‌هرروی، حضور ۱۵۰۰۰ نفر در بزرگ‌ترین تظاهرات فاشیست‌ها در لندن در حافظه‌ی تاریخی بریتانیایی‌ها باقی خواهد ماند.

آژیر خطر

شکی نیست که این تغییرات به‌شدت نگران‌کننده هستند؛ اما برای رسیدن به‌ارزیابی دقیق از اوضاع و احوال سیاسی اروپا بایستی به‌بعضی از تمایزهای این گرایش‌ها توجه کنیم.

نخستین وجه تمایز، تفاوت بین احزاب جریان اصلی و راست‌های افراطی جدید (مانند/وربان و فیدس یا UKIP به‌نماینده‌ی فراگ) است. درحالی که تمامی احزاب جریان اصلی (ازجمله سوسیال دموکرات‌ها) از سیاست‌های نژادپرستانه نسبت به‌مهاجران و پناهندگان و نمایش دیدگاه‌های نژادپرستانه به‌عنوان مثال، بوریس جانسون-حمایت می‌کنند؛ اما نژادپرستی ضد‌مهاجرتی کالای اصلی عرضه شده از سوی آن‌ها در انتخابات نیست. این درصورتی است که پوپولیست‌های نژادپرست، نژادپرستی ضد‌مهاجران را به‌عنوان هدف اصلی خود معرفی می‌کنند.

وجه تمایز دوم، تفاوت بین پوپولیست‌های نژادپرست و احزاب فاشیست (مانند Golden Dawn یا Jobbik) است. هر دو گروه به‌شدت واپس‌گرا، نژادپرست، ناسیونال‌شوونیست، یهودستیز و ضد طبقه‌ی کارگر، آنتی‌کمونیست و هم‌چنین زن‌ستیز و ضد‌هم‌جنسیت‌گرا هستند. پوپولیست‌های نژادپرست تلاش می‌کنند که کماکان در حیطه پارلمان‌تاریسم بورژوا-لیبرالی موجود باقی بمانند و مانور سیاسی بدهند. آن‌ها خواهان برچیده شدن انتخابات، سندیکا‌های کارگری و مطبوعات نیستند، و اگرچه مانند تاجر، ریگان، می، ماکرون و آنگلا مرکل به‌حقوق کارگران و سندیکا‌ها حمله می‌کنند، اما تلاش نمی‌کنند که سندیکا‌های کارگری یا جنبش کارگری را از اساس سرکوب کنند و به‌نابودی بکشانند. در مقابل، فاشیسم یک حرکت ظاهراً انقلابی است که با کمی دقت به‌ذات ضدانقلابی آن پی می‌بریم.

فاشیسم از انتخابات و پارلمان استفاده می‌کند، اما در عین حال خارج از چارچوب دموکراسی پارلمانی عمل می‌کند: هم از نظر برپایی تظاهرات خیابانی و هم با تشکیل دستجات علنی و مخفی خشونت طلب و تروریستی، و در نهایت تلاش برای نابودی دموکراسی بورژوازی که مستلزم و نیازمند نابودی جنبش کارگری است. به همین دلیل است که چپ‌ها بایستی رشد فاشیسم، حتی در مقیاس کوچک آن را بسیار جدی تلقی کنند. واقعیت قابل پیش‌بینی این است که اگر این رشد ادامه پیدا کند، در نهایت موجودیت چپ جامعه در خطر قرار خواهد گرفت.

البته هنوز به مرحله‌ی سال ۱۹۳۳ و شروع به قدرت رسیدن نازی‌ها وارد نشده‌ایم. گرچه بحران اقتصادی سیستم مزم است، اما کماکان با دهه‌ی ۳۰ سده‌ی گذشته فاصله دارد؛ چراکه طبقه‌ی حاکم همانند آن زمان هنوز نگران جنبش کارگری نیست و از این زاویه چنان در وحشت به سر نمی‌برد که برای قلع و قمع طبقه‌ی کارگر و نیروهای چپ جامعه خطر فاشیسم را به جان بخرد. افزون بر این، فاشیست‌ها هنوز از چنان قدرت و محبوبیتی برخوردار نشده‌اند که بتوانند چنان خدماتی ارائه دهند که نیای جنایت‌کارش ارائه می‌داد.

اما این سخن بدان معنا نیست که برای چپ جامعه فرصتی باقی مانده تا دست به مقابله‌ی همه‌جانبه بزند و تهاجم به راست افراطی جدید و فاشیست‌ها را با تمام توان شروع کند؛ در عین حال اگرچه تمایز بین پوپولیسم راست و فاشیسم هنوز چشم‌گیر است، اما مرز بین این دو پدیده‌ی سرمایه‌دارانه ثابت نیست و نمی‌تواند ثابت بماند. به بیان روشن‌تر، این امکان وجود دارد که احزاب پوپولیست راست به فاشیست‌های تمام‌عیار تبدیل شوند. این استحاله و تبدیل را هم‌اکنون در مورد Front Nation، Nord Lig، AFD و... به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

علاوه بر این، هرگونه گسترش راست افراطی جدید و رشد تحریکات فاشیستی، حتی پیش از آن که این‌گونه احزاب به قدرت سیاسی دست یابند، تهدیدها و عواقب مخرب بسیاری را به همراه دارند. تهدید هم‌اکنون موجود، فعال و فیزیکی این احزاب متوجه‌ی تمام آن گروه‌بندی‌های اجتماعی است که می‌توان تحت عنوان افراد و گروه‌های آسیب‌پذیر و سرکوب شده‌ی اجتماعی (مانند رنگین‌پوستان، اقلیت‌های مهاجر، مسلمانان، یهودیان، پناهندگان، افراد دارای گرایش جنسی متفاوت، بی‌خانمان‌ها و غیره) از آن‌ها نام برد. ذهنیت فاشیستی فاشیست‌های امروزی، در کنار سایر مسائل، به‌ویژه ذهنیتی اقتدارگرا، سکسیست، نژادپرستانه و عمیقاً آنتی‌کمونستی است. به همین دلیل است که هرگاه که فرصتی به دست بیاورند، منهای ابراز خشونت‌های به اصطلاح عادی، نه تنها از ترور خارجی‌ها، فعالین آنتی‌فاشیست و حمله به دفاتر و کتابفروشی‌های چپ (در آلمان، ایتالیا، مجارستان و...) ابایی ندارند، بلکه از چنین اقدامات وحشیانه‌ای به لذت و شور سادیستی هم می‌رسند.

راست افراطی جدید در کنار فاشیست‌ها تلاش می‌کند که تمامی حیات سیاسی و فرهنگی جامعه را به سمت راست سوق بدهد. واکنش نیروها و احزاب موسوم به «مرکز» نسبت به رشد جریان‌های راست، تحت این عنوان که «باید به نگرانی‌های مردم گوش کنیم»، بیش‌تر راضی کردن و تقلید از فاشیست‌ها بوده است؛ و معنای حقیقی گوش کردن به نگرانی‌های مردم، چیزی جز ایجاد محدودیت‌های نژادپرستانه‌ی بیش‌تر در رابطه با مهاجرت و مهاجران، دیپورت بیش‌تر و ابراز بی‌مسئولیتی آشکارتر نسبت به غرق شدن افراد هرچه بیش‌تر در دریای مدیترانه نبوده است. این دقیقاً همان چیزی است که در رفتار اتحادیه اروپا دیده می‌شود. تقویت مرزها و ایجاد کمپ‌های اسکان در شمال آفریقا و سایر قوانین نژادپرستانه نمونه‌هایی از چنین روی‌کردی است.

چه باید کرد؟

اولین نکته‌ی بسیار مهم این است که مقاومت (چه در عرصه‌ی تبادلات ایدئولوژیک آرمانی و چه در عرصه‌ی مبارزات خیابانی) ضرورتی غیرقابل‌عدول است. با نژادپرستی می‌بایست در گستره‌ی سیاست‌های مقاومتی شهری روبرو شد و هیچ‌جا نباید در برابر تهاجم آن‌ها کوتاه آمد؛ از جمله در برابر این ایده که «مهاجران مشکل ما هستند» یا این که «اول باید به مشکلات شهروندان خودی بپردازیم»؟! بایستی بر این نکته نیز پای فشرود و آن را به گسترده‌ی ترویج کرد که

منابع برای تأمین مسکن، بهداشت، و ایجاد شغل برای همگان موجود است؛ مشکل نه مهاجرین اردوی کار و پناهندگان، بلکه نظام سودمحور و ضدانسانی سرمایه‌داری است.

هر بار که راست افراطی جدید تلاش می‌کند که تحرکات نژادپرستانه را در سطح سیاست/شهر دامن بزند، باید تمام‌قد درمقابل آن ایستاد؛ همان‌طور که گروه‌های آنتی فاشیست با شعارهای چون «مردم مقدم بر سودند» و «متحد بر علیه نژادپرستی» در برخی شهرهای غرب اروپا به‌مقابله مستقیم با فاشیست‌ها برآمدند. در ضمن نبایستی احتجاج آن‌ها مبنی بر آزادی بیان را پذیرفت. شعار ما به‌مثابه‌ی چپ رادیکال سوسیالیست، پرولتاریایی و انترناسیونالیست باید این باشد: نباید هیچ فضایی برای فاشیسم و نژادپرستی آشکار و پنهان وجود داشته باشد. رویارویی با فاشیست‌ها یک بحث دانشگاهی نیست، بلکه یک امر سیاسی و مبارزاتی جدی و بسیار خطیر است.

بر اساس تجربیات تاریخی-جهانی پرولتاریایی بهترین راه مقابله با راست افراطی جدید ساختن جبهه‌ی متحد کارگری در محیط کار و محیط زیست کارگران و زحمت‌کشان است. این امر ایجاد یک بلوک طبقاتی و اجتماعی از تمامی چپ‌ها، سندیکا‌های کارگری، تشکل‌ها و انجمن‌های زنان، مهاجرین و آنتی فاشیست‌ها را به‌مثابه‌ی جبهه‌ی ضدفاشیستی به‌ضرورتی تبدیل می‌کند که دربرگیرنده‌ی تمامی چپ‌ها و بالاحص سندیکا‌های کارگری است.

مقاومت و مقابله‌ی میدانی در خیابان‌ها می‌بایست در کنار مقاومت سیاسی-فرهنگی صورت گیرد. موسیقی می‌تواند تأثیر خاصی در این راه داشته باشد؛ اما به‌کارگیری سایر اشکال هنری و فرهنگی و به‌ویژه برپایی تئاترهای خیابانی نیز می‌تواند مؤثر باشند.

نکته‌ی آخر این‌که، برای از میان بردن تهدیدی که راست‌های افراطی پرو فاشیست ایجاد کرده‌اند، بایسته است که انقلابیون سوسیالیست یک جای‌گزین جدی در برابر سوءاستفاده‌ی مستقیم از سیستم و نظام سرمایه‌داری به‌صورت یک کلیت ملی-انترناسیونالیستی ارائه دهند. اگر سختی زندگی مردم عادی، طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط روبه‌پایین از سوی چپ نمایندگی نشود، این گروه از مردم توسط راست‌های افراطی جدید مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند تا به‌مسلمانان، یهودیان، پناهندگان، اقلیت‌های مهاجر، زنان و اقلیت‌های جنسی برابرخواه، به‌عنوان عوامل ایجاد شرایط سخت زندگی حمله کنند. نتیجه این‌که نبرد برای سوسیالیسم در عرصه‌ی ملی و درعین‌حال در عرصه‌ی جهانی از نبرد علیه ناسیونالیسم عظمت‌طلبانه، نژادپرستی و فاشیسم در اشکل مختلف آن جدا نیست.